**هو العجمّى الفارسى العراقى**

چون اهل فُلك الهى باذن ملاّح قدسى در سفينه قدمى باسمى از اسما تشبّث نموده بر بحر اسما رو ان گشتند و قطع مراحل تحديد نمودند كه شايد بيمن همّت سلطان تفريد بشاطى توحيد درآيند و از جام تجريد بنو شند بارى باعانت ربّانى آن فُلك صمدانى بر آب حكمت روحانى حركت مينمود و سير ميفرمود تا بمقامى رسيدند كه اسم ساكن از اسم مجرى سبقت گرفت و غالب شد لذا سفينهء روح سكون يافت و از حركت ممنوع گشت در اينوقت حكم محكم ربّانى از سماء قدس لا يزالى نازل شد و ملاّح بقا مأمور گشت كه حرفى از كلمه اخفى بر اهل فلك تعليم فرمايد تا باعانت غيبى از وادى حيرت نفسانى بگذرند و بفضاى با فضاى و حدت روحانى درآيند و بقاف بقاى جان و لقاى حضرت جانان و اصل شوند و چون اهل كشتى بكلمه دوست معنوى فائز گشتند فى الفور پر معنى گشودند و در هواى قدسى پرو از نمودند و بفضل الهى و رحمت سبحانى از عقبات نفس و هوى و دركات غفلت و عمى گذشتند و در اين وقت نسايم رضوان از مكمن رحمان بر هياكلشان و زيد و بعد از طيران در هواى قرب الهى و سير مقامات معنو ى در محل امن و امان و منتهى وطن عاشقان نزول نمودند و سكّان آنمقام بخدمت و احسان قيام نمودند در اين وقت غلمان باقى و ساقى قدسى خمر ياقوتى ابذال فرمود بقسمى سكر خمر معارف الهيه و كأس حكمت صمدانيّه جذب و و له آورد و از هستى خود و موجودات رستند و بجمال دوست دل بستند و قرنها و عهدها در آنمقام خوش روحانى و گلزار قدس رحمانى با كمال فرح و انبساط مسكن و مقر داشتند تا آنكه نسايم امتحان سبحانى و ارياح افتتان سلطانى از سباى امر لا يزالى بو زيد تا آنكه بجمال ساقى اشتغال نموده و از وجه باقى غفلت نمودند بقسميكه ظل را شمس و اشباح را نور انگاشتند و قصد معارج اسم اعظم نموده اند كه در آن هوا طيران نمايند و بان مقعد و محل و ارد شوند و چون عروج نمودند صرّافان الهى با مجل قدسى بامر مبرم ربانى بر ايشان نازل شدند و چون ارياح غلام معنو ى استشمام ننمودند جميع را منع نمودند و بعد و اقع شد آنچه در لوح محفوظ مسطور گشت پس اى اكنان بساط حُب الهى و اى شاربان خمر رحمت صمدانى قرب جمال دوست را بدوجهان تبديل ننمائيد و از لقاى او بلقاى ساقى نپردازيد و از خمر علم و حكمت او بخمر جهل و غفلت دل مبنديد لب محل ذكر محبوبست اورا باب كثيف ميالائيد و دل منزل اسرار باقيست اورا بتوجه اشياء فانى مشغول نداريد آب حيات از كوثر جمال سبحان جو ئيد نه از مظاهر شيطان بارى اين غلام فانى در منتهى مقام حُب دوستان الهى را ببدايع نصح احديه وجواهر حكمت سلطان صمديه متذكر مينمايد كه شايد نفسى قدمروى و مردانگى علم نمايد و از قميص غفلت و شهوت بيرون آيد و چون جمال منير دوست پاك و منير و مقدس در ارض حُب و انقطاع و ود و ارتفاع سير نمايد اقلاً اينقدر از انوار صبح مبين و ظهور يوم مبين اخذ نمايند كه ظاهر و باطن خودرا متّحد نمايند از علّو تجريد و سموّ توحيد و تنزيه كبرى و تقديس عظمى گذشتيم حال سعى بليغ و اهتمام منيع نمائيد كه اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد و از انفاق جان در سبيل جانان گذشتيم بانفاق عدل و انصاف بر نفوس خود قيام نمايند آخر يعنى قميص حرص و آمال نفسانى از ثوب تقديس رحمانى ترجيح ميدهيد و نغمهء عندليب بقارا بصوت منكر فنا از اهل بغى و بغضا مبادله ميكنيد فبِئس ما انتُم تستبدلون انّا للّه و انّا اليه راجعون انشاء الله اميدواريم كه هياكل عزّ باقى بطراز قدسى و شئون الهى چون شمس صمدى روشن و لطيف و پاك و طاهر ظاهر شود ليس هذا على الله بعزيز